

با «محدثه دلنواز» که در اولین تجربه رمان‌نویسی

# هروقت دلم همراه



تحقیقاتی رمان امام صادق (ع) هستم که فکر می‌کنم سخت‌تر از کار امام سجاد (ع) است، چون هم منابع زیاد است و هم در آن دوران حکومت از بنی‌امیه به بنی‌عباس تغییر می‌کند. تمام این موارد، هم می‌تواند به زیبا شدن کار کمک کند و هم کار را برای من سخت‌تر کند.

هم بالا بودن و هم کم بودن منابع، کار را سخت می‌کند. احادیث زیادی از امام صادق وجود دارد که برای شخصیت‌پردازی به نویسنده فضای کافی می‌دهد. فعلاً در مرحله تحقیق هستم و بعد از این مرحله، طرح را می‌نویسم. این کار هم با انگیزه خودم شروع شد.

منابع تحقیق اولیه من ۱۳ مورد بود، ولی زمان تالیف متوجه شدم منابع قبلی برخی معلومات را به من نداده‌است به همین دلیل به ۵۴ منبع رسیدم که برخی کتاب و برخی مقاله هستند. همچنین به این نتیجه رسیدم که در مورد اسارت می‌توانم در مقاتل جست‌وجو کنم و آنها را خواندم.

**۱۴ با وجود سن و سال شما، دایره بالای لغات در داستان باعث تعجب من شد به ویژه استفاده از لغات خاصی که باید برای پیداکردن معنی آنها جست‌وجو کرد و لغاتی که معنی آنها را می‌دانیم و شما به خوبی از آنها استفاده کرده‌اید. آیا این وضعیت در بازنویسی شکل گرفت؟**

هم ابتدای راه نوشتن کتاب و هم در بازنویسی اضافه شدند، چون من فکر می‌کردم کار باید به زبان عرب نزدیک باشد و از نظر آهنگین بودن به زبان عرب شباهت پیدا کند؛ مثل به کار بردن افعال در ابتدای جمله و همچنین با به کار بردن کلمات عربی که آنها را از لغت‌نامه‌ها پیدا می‌کردم. زمانی طولانی صرف گشتن و خواندن لغت‌نامه‌های مختلف می‌کردم.

مثلاً نوشته بودم چاه آب و در بازنویسی عبارت «رکیه آب» (چاه) جایگزین شد. به این ترتیب به دایره لغات من هم اضافه می‌شد، چون من هم اینها را نمی‌دانستم. ابتدا نوشته بودم نظامی که بعد متوجه شدم در آن زمان نظامی وجود نداشت و واژه‌های دیگری جایگزین شدند. برخی از تغییرات در بازنویسی اعمال می‌شد و برخی از ابتدا به همان صورت نوشته شده بود.

من تلاش می‌کردم لحن تاریخی کار برجسته شود و استاد شجاعی



**نیتم با خدا و**

**امام سجاد این**

**بود که در انتها**

**به این برسم که**

**آیا این کلمات را**

**من نوشته‌ام؟!**

**نمی‌خواهم تعریف**

**کنم ولی احساس**

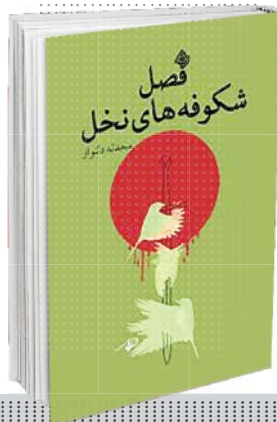
**می‌کنم کار من**

**نیست و دست**

**امام سجاد و امام**

**حسین و حضرت**

**زینب است**



معرفی می‌شود و همچنین از عدم همراهی ایشان با قیام‌های پس از عاشورا صحبت می‌شد. من دوست داشتم هم خودم به جواب برسم و هم پاسخ را به مخاطب منتقل کنم. به همین دلیل از ابتدا تصمیم گرفتم درباره امام سجاد بنویسم و نظرم بر نگارش دوران زندگی امام چهارم شیعیان بود.

**۱۵ رمان اول‌تان، اثر خوبی است و همین کار شما را برای ادامه‌دادن این راه سخت می‌کند. امروز از نظر کاری در چه وضعیتی قرار دارید؟**

یک مجموعه مینیمال عاشقانه نوشته‌ام که در انتشارات نیستان خوانده می‌شود تا نظر بدهند. هم‌زمان مشغول کارهای

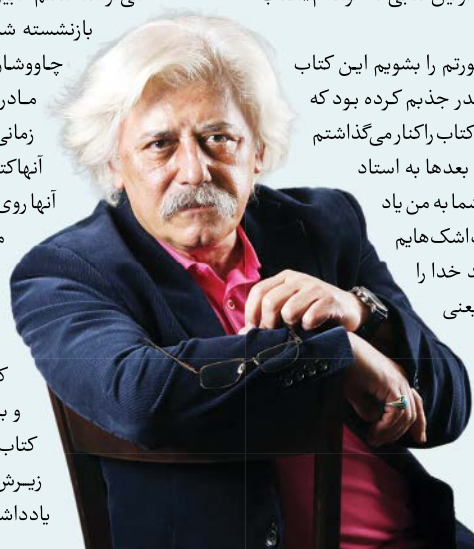
## پیوند با ادبیات آیینی از مسیر استاد شجاعی

شدم. به جاهایی می‌رفتم که ایشان بودند و عکس‌هایشان را جمع می‌کردم.

**۱۶ از پدر و مادرتان هم برایمان بگویید.**

پدر من (رضا دلنواز) فرهنگی بودند و در آموزش و پرورش کار می‌کردند؛ معلم، دبیر و مدیر بودند که در سال ۱۳۸۷ بازنشسته شدند. مادرم هم خانم نسترن چاووشان است. پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری من اهل مطالعه بودند. از زمانی که چشم باز کردم در دست آنها کتاب دیده بودم. این خصوصیت آنها روی مادرم تأثیر داشت.

مادربزرگم (مولود توکل) شاعر بود. پدر بزرگم (کاظم چاووشان) هم مداح بودند. همیشه در دست این دو نفر کتاب دیده بودم. کتاب‌ها را بارها و بارها می‌خواندند. امروز که به کتاب‌هایشان نگاه می‌کنم، می‌بینم زیرش خط کشیده‌اند و نکاتی را یادداشت کرده‌اند.



قبل از این که خواندن و نوشتن را یاد بگیرم پدر و مادرم برای من کتاب‌های زیادی می‌خواندند و من با کتاب بزرگ شده بودم. سنم کم بود، شاید در دوره راهنمایی بودم که پدرم پرسید آثار استاد سیدمهدی شجاعی را خوانده‌ای یا نه؟ نمی‌شناختم؛ کتاب‌های استاد را به من دادند. اولین کتابی که خواندم «آفتاب در حجاب» بود.

هر روز صبح قبل از این که صورتم را بشویم این کتاب را می‌خواندم. این کتاب آن قدر جذیب کرده بود که می‌خواندم و اشک می‌ریختم و کتاب را کنار می‌گذاشتم و به سراغ زندگی‌ام می‌رفتم. بعدها به استاد سیدمهدی شجاعی گفتم که شما به من یاد دادید کربلا یعنی چه؟ شما باعث اشک‌هایم در روضه بودید. ایشان گفتند خدا را شکر که شما فهمیدید کربلا یعنی چه؟ خود من هنوز متوجه نشده‌ام!

من آن زمان شعر آیینی می‌نوشتم. با آثار آقای شجاعی آشنا شدم و به یکی از هواداران ایشان تبدیل

میثم رشیدی مهرآبادی



سردبیر

قفسه کتاب

اشاره: کتاب را به جای ناشر، نویسنده برایم فرستاد! چند روزی طول کشید سراغش بروم و مشغول خواندنش شوم. صفحه به صفحه هرچه پیش می‌رفتم ذوق و تعجب، توأمان همراهم بود؛ ذوق از خواندن یک رمان درست و درمان و تعجب از این که جوانی همچون خانم دلنواز، چگونه از عهده این کار سخت، برآمده است. فردایش با پرس‌وجو، تلفن نویسنده «فصل شکوفه‌های نخل» را پیدا کرده و مقدمات یک گفت‌وگوی رسانه‌ای را فراهم کردم. آنچه در ادامه می‌خوانید، همان گفت‌وگوست.

**۱۷ جز نوع برخورد ناشر با کتاب، نمی‌توان ایرادی به کتاب**

**«فصل شکوفه‌های نخل» گرفت تا جایی که باید از روی**

**ذوق‌زدگی و تعجب پرسید آیا خودتان کتاب را نوشته‌اید؟! آیا**

**برای خودتان هم این احساس ایجاد شده است؟**

وقتی کتاب را شروع کردم یادم بود که استاد سیدمهدی شجاعی درباره کتاب «کشتی پهلو گرفته» گفته بودند: «بعد از چاپ فکر کردم، من این اثر را نوشته‌ام؟!» دلم می‌خواست درباره من هم این طور باشد. نیتم با خدا و امام سجاد این بود که در انتها به این برسم که آیا این کلمات را من نوشته‌ام؟! نمی‌خواهم تعریف کنم ولی احساس می‌کنم کار من نیست و دست امام سجاد (ع) و امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) در این کار دخیل بوده‌است. این کتاب اولین کار من در حوزه رمان است؛ «خدای ۱۷ ساله» اولین کتاب من بود که قبل از ورودم به دنیای داستان‌نویسی منتشر شد.

**۱۸ چرا نگاه شما برای نوشتن در این فضا معطوف به امام سجاد شد؟**

جرقه این کار در هیأت به من خورد. اگرچه سخنران واژه خوبی به کار نبرد و گفت وقتی حضرت سجاد پیکر امام حسین را دیدند قالب تهی کردند و استفاده از عبارت «قالب تهی کردن» برای امام معصوم درست نبود اما من را تحت تأثیر قرار داد. من در فضای رمان‌نویسی آیینی و نویسندگی شاگرد استاد علی شجاعی بودم. با ایشان صحبت می‌کردم که از این واژه‌ها استفاده کردم و ایشان هم تأکید داشتند که استفاده از این عبارت برای امام معصوم مناسب نیست.

در بسیاری از محافل امام سجاد به عنوان زین العابدین بیمار